

المرسی الأول:

توقفگاه اول:

ملاحم سومر و اکاد والدين الإلهي

حماسه‌های سومر و اکد و دين الهی

بعض أو جلّ الباحثين في تاريخ الشرق الأدنى أو الأوسط القديم يعتبرون أنّ الدين نتاج إنساني صرف، وبدأ بتأليه عشتار الإله الأنثى بمختلف مسمياتها، والتي وجدوا تماثيلها بمختلف الأحجام منتشرة في حضارات الشرق الأدنى القديمة التي تمتد إلى أكثر من تسعة آلاف سنة قبل الميلاد، وقد وضعوا تعليلاً لهذه البداية الدينية أنّ المجتمع الإنساني في بداياته كان مجتمعاً تسيطر عليه الأنثى بصورة الأم التي يجتمع حولها الأبناء الذين لا يعرفون غير انتسابهم لها، وهكذا بحسب هؤلاء قُدِّستُ الأنثى (الأم الكبرى عشتار) وصُنعت لها تماثيل.

برخی یا بیشتر پژوهشگران تاریخ خاور نزدیک یا خاورمیانه‌ی باستان، دین را صرفاً زاییده‌ی طبیعت انسانی میدانند که شروع آن از مقدس‌سازی ایشتار، الهی زن، با نام‌های متفاوتی که داشته و مجسمه‌هایی که از او در اندازه‌های مختلف در تمدن‌های خاور نزدیک باستان یافت شده و تاریخ آن به بیش از نه هزار سال پیش از میلاد می‌رسد، آغاز گشته است. آن‌ها تحلیلی بر سرآغاز دین ارائه نمودند به این صورت که در ابتدا، جنس ماده در قالب مادر، بر جامعه‌ی انسانی سیطره و تحکم داشته است؛ زیرا فرزندان به دور مادر اجتماع می‌نمودند و وابستگی و انتساب دیگری غیر

از او نمی‌شناخته‌اند؛ به‌این‌ترتیب از دید این عده، جنس مؤنث (ایشتار، مادر والا) مقدس شمرده و برای او پیکره‌هایی ساخته شد.

وبعد زمن تحوّل المجتمع الإنساني إلى ذكوري عندما اكتشفت الزراعة وأخذوا في الاستقرار وبناء البيت والعائلة، وهذا أدّى إلى إدخال الآلهة الذكور في المعابد، وهكذا تكوّن الدين الذي تطور فيما بعد إلى اليهودية والمسيحية والإسلام وغيرها.

جامعه‌ی انسانی پس از کشف کشاورزی و به دنبال آن، دست یافتن به ثبات و نیز ساختن خانه و خانواده، به‌جامعه‌ی مردسالار تبدیل شد؛ و این تغییر بغوبه‌ی خود خدایان مذکر را وارد معابد نمود. به‌این‌ترتیب دینی پایه‌گذاری شد که مدتها بعد به یهودیت، مسیحیت، اسلام و غیره تکامل یافت.

ولكن ينسى هؤلاء الذين يبنون نظريتهم على تماثيل أنثوية قديمة أنه يمكن أن تُنسف نظريتهم بسهولة، بفرض أن هذه التماثيل إنما صنعت للإثارة الجنسية ولا تُمثل شيئاً مقدساً، فوجود أنثى مقدسة صُنِع لها تماثيل في عصر معين لا يجعل الباحث المحقق يحكم بأن كل تماثيل صُنِع لأنثى قبلها يمثلها، وهذا الرأي: (إنّ الإنسان القديم صنع أدوات إثارة جنسية) موجود ويطرحه بعض علماء الآثار.

ولی این‌ها که نظریه‌ی خود را بر پایه‌ی پیکره‌های باستانی زنانه استوار می‌سازند، از یاد می‌برند که نظریه‌ی آنها می‌تواند به‌راحتی مورد شک و خدشه قرار گیرد؛ با این فرض که این پیکرها برای تحریک غریزه‌ی جنسی ساخته شده و به چیز مقدسی اشاره ندارد. یک کاوشگر زبده و دانا با دیدن مؤنث مقدسی که در زمانی مشخص برای او مجسمه‌ی ساخته شده

چنین نتیجه نمی‌گیرد که هر تمثال زنانه‌ای که پیش از آن ساخته شده نیز برای چنین مقصودی می‌باشد. این نظریه که (انسان دوره‌ی باستان ابزاری برای تحریک غریزه‌ی جنسی می‌ساخته) موجود است و برخی باستان‌شناسان آن را مطرح نموده‌اند.

أَيْضاً: هناك نصوص أثرية تصف الإله عشتار أو أنانا المعروفة في بلاد سومر وأكاد بصفات الدنيا التي يعيش فيها الإنسان، فهي في النصوص ليست الأم ولا حتى أنثى حقيقية.

علاوه بر این، در برخی متون باستانی، الهه‌ی ایشتار یا اینانا در بلاد سومر و اکد با ویژگی‌های دنیایی که انسان در آن زندگی می‌کند، توصیف شده است و در این متون، ایشتار نعتها مادر نیست، بلکه حتی یک مؤنث واقعی هم به شمار نرفته است.

بل هي الدنيا التي رفض الملك دموزي عندما اعتلى العرش أن يسجد لها كما سجد لها ملوك آخرين، فأسلمت دموزي (الابن الصالح) إلى الشياطين ليقتلوه:

این دنیا بود که پادشاهی دُموزی را هنگامی‌که بر تخت نشست و تاج به سر کرد و برخلاف دیگر پادشاهان از خضوع و کرنش در برابر او ابا ورزید، نپذیرفت و دنیا، دموزی (فرزند نیکوکار) را به شیاطین تحویل داد تا او را به قتل برسانند:

« وتقصداً أنانا (عشتار) إلى المدينتين السومريتين "أوما" و"بادتيرا" حيث نجد الهيهما، كما قدمنا، يسجدان لها وبذلك تخلصا من قبضة الشياطين.

ثم تصل إلى مدينة كلاب التي كان دموزي الهها الحامي. وتستمر القصيدة على الوجه الآتي:

ارتدى دموزي (تموز) حلة فاخرة واعتلى جالساً على منصته،
فمسكه الشياطين من فخذيه،
لقد هجم عليه الشياطين السبعة كما يفعلون بجانب الرجل المريض،
فانقطع الرعاة عن نفخ الناي والمزمار أمامه.
ثم صوبت (أي "انانا") نظرها عليه، ثبتت عليه نظرة الموت،
نطقت بالكلمة ضده، كلمة السخط والحنق،
وصرخت ضده بصرخة التجريم قائلة:،
"أما هذا فخذوه" « [من ألواح سومر - كريمر].

«اينانا (ايشتار) رهسپار دو شهر سومری "اوما" و "بادتيبيرا" می‌شود و خدایان این دو شهر، همان‌طور که پیشتر گفتیم، با خضوع و خشوع او را سجدہ می‌کنند و به این ترتیب خود را از چنگال اهریمن نجات می‌دهند. سپس به شهر کلاب که خدای حامی آن دموزی است می‌رسد. دنباله‌ی منظومه از این قرار است:

دموزی (تموز) لباسی فاخر به تن کرد و بر تخت تکیه زد،
شیاطین از ران‌هایش گرفتند.،
هفت شیطان به‌سویش حمله بردند، آن‌گونه که بر بالین بیماران حمله‌ور می‌شوند،

چوپانان از نواختن نای در پیشگاه او دست کشیدند،
(اینانا) چشم بر او دوخت، با دیده‌ی مرگ به او خیره شد،
با خصومت با او صحبت کرد، کلماتی از روی خشم و عصبانیت،
با صدای بلند او را گنه‌کار خواند:

"سزای اوست، ببردش" « [از ألواح سومر: كريمر.]

وهي الدنيا التي رفض جلجامش أن يخضع لها لما جلس على العرش ولبس تاجه:

این همان دنیایی است که وقتی گیلگمش بر تخت نشست و تاج به سر کرد، از خضوع و کرنش در برابرش امتناع ورزید:

« ففتح جلجامش فاه وأجاب عشتار الجلييلة وقال:

أي خير سأناله لو تزوجتك ؟

أنتِ !

ما أنتِ إلا الموقد الذي تخدم ناره في البرد،

أنتِ كالباب الناقص لا يصد عاصفة ولا ريحاً،

أنتِ قصر يتحطم في داخله الأبطال،

أنتِ فيل يمزق رحله،

أنتِ قير يلوث من يحمله وقربة تبلل حاملها،

أنتِ حجر مرمر ينهار جداره،

أنتِ حجر يشب يستقدم العدو ويغريه،

وأنتِ نعل يقرص قدم منتعله،

أي من عشاقك من بقيت على حبه أبداً ؟

وأي من رعائك من رضيت عنه دائماً ؟» ([3]) [ملحمة جلجامش - طه باقر].

«گیلگمش لب به سخن گشود و به ایشتار شکوهمند پاسخ داد: ...

چنانچه با تو ازدواج کنم، به چه نکویی خواهم رسید؟

تو!

تو جز آتشدانی که در سرما خاموش می‌شود، نیستی،

تو چون دربِ ناقصی می‌مانی که بوران و باد را مانع نیست،

تو کاخی هستی که درون آن شیرمردان شکست می‌خورند،

و فیلی هستی که کجاوہاش را ویران می‌سازد،
تو همچون قیری هستی که حامل خود را به آلودگی می‌کشاند و مَشکی
هستی که حاملش را خیس می‌کند،
تو سنگ مرمری هستی که دیوارش فرو می‌ریزد،
تو چون سنگ یشمی که دشمنش رو به آن کرده، فریبش را می‌خورد،
تو کفشی هستی که پوشنده‌اش را می‌گزد،
بر عشق کدامیک از عاشقانت پایدار ماندای؟
و از کدامیک از بندگان همیشه راضی بودای؟ ...» ([۳]) (حماسه‌ی گیلگمش: طه
باقر.)

وعموماً، فإنّ نظریة أنّ أصل الدین هو تألیه الأُنثی الأم مجرد فرضیة لا
تستند إلى دلیل علمی رصین، ولهذا فلم أجد أنّ هناك حاجة للرد التفصیلی
على هكذا فروض.

بطور کلی این نظریه که اصل دین عبارت است از الوهیت قائل شدن برای
مؤنث مادر، فاقد دلایل علمی استوار می‌باشد و به گمانم نیازی به ارائه‌ی
ردیه‌ی تفصیلی برای آن نیست.

ولكن وجدت من الضروري بيان الأدلة والإشارات إلى الأصل الإلهي للدين
السومري، فهذا الموضوع يتعلق بإثبات أنّ الدين السومري دين إلهي سابق
محرّف، فهنا نريد بيان أنّ السومريين الذين كانوا يعرفون الوضوء بالماء
والصلاة والصيام والدعاء والتضرع شعب متدين، وأنّ دينهم إلهي ([4])،
فالملاحم السومرية وقصص السومريين فيها إخبارات غيبية حصلت بعد أن
كان يتداولها السومريون بآلاف السنين.

با این حال ضروری می‌بینم اشاراتی به خاستگاه الهی دین سومری داشته باشم و دلایلی را بر آن بیان نمایم؛ بنابراین موضوع برمی‌گردد به اینکه ثابت شود دین سومری، دینی است الهی، با سابقه و تحریف شده. در اینجا به دنبال آن هستیم که نشان دهیم سومریانی که وضو گرفتن با آب، نماز، روزه، دعا و تضرع را می‌دانسته‌اند، ملتی دیندار بوده‌اند و دین آنها نیز دینی الهی بوده است ([۴]). در حماسه‌ها و داستان‌سرایی‌های مردم سومر، پیش‌گویی‌هایی غیبی وجود دارد که هزاران سال پس از زمان پرداختن سومریان به آنها به وقوع پیوسته است.

نعم، ربما يكون دينهم محرّفاً في بعض الفترات، ولكنه دين إلهي، كما كان أهل مكة أصحاب ديانة حنيفية إبراهيمية محرّفة ويعبدون أو يقصدون أصناماً، وكما يوجد اليوم السلفيون أو الوهابيون وهم عبدة صنم وورثة عبدة الأصنام القدماء في مكة، فهم يقولون إنهم مسلمون ولكنهم يعبدون صنماً كبيراً يعتقدون أنه موجود في السماء وغير موجود في الأرض، وله يدين اثنتين وفيها أصابع، ورجلين اثنتين، وعينين اثنتين على نحو الحقيقة ([5]).

البته ممکن است دین آنها در برخی دوره‌ها تحریف شده باشد، ولی بهر حال این دین، الهی است؛ همان‌طور که مردم مکه نیز پیرو دین حنیف ابراهیمی تحریف شده بودند و بت‌ها را عبادت می‌کردند و آنها را مقدس می‌شمردند. امروزه نیز سلفی‌ها یا وهابی‌ها که بت‌پرست و وارثان بت‌پرستان قدیم مکه هستند، می‌گویند ما مسلمانیم؛ حال آنکه آنها بت بزرگی را که به باورشان در آسمان است و در زمین وجود ندارد، می‌پرستند؛ بتی که واقعاً دو دست دارد و در هر دست، انگشتانی، و دو پا دارد و دو چشم. ([۵])

فمسألة تحريف الدين الإلهي وجدت ولا تزال موجودة.

مقوله تحريف دين الهی پیشتر وجود داشته است و همچنان ادامه دارد.

ونحن إذا عدنا إلى بداية الدين الإلهي نجد أن آدم جاء إلى الأرض بالدين الإلهي الأول، وفيه قصص أبنائه الصالحين من بعده، والمفروض أن الناس، كما هي عاداتهم، يحفظون هذه القصص ويروونها ويتوارثونها.

اگر ما به سراغ پیدایش دین الهی بازگردیم، می بینیم که آدم اولین دین الهی را به زمین آورد. در این دین داستان‌هایی از فرزندان نیکوکار وی که پس از او آمدند، درج شده است. فرض بر این است که مردم طبق سنت دیرینه خود این داستان‌ها را به یاد بسپارند، روایت کنند و برای یکدیگر به ارث بگذارند.

وقصص وملاحم السومريين في بعض الأحيان ما هي إلا نقل لبعض هذه القصص المقدسة الموروثة، فقد روى السومريون قصة الطوفان بالتفصيل وقبل التوراة بزمان طويل:

گاهی اوقات حکایات و حماسه‌های سومریان، چیزی جز نقل برخی از این داستان‌های مقدس موروثی نمی‌باشد. سومری‌ها داستان طوفان را با جزئیات فراوان، مدت‌های مدیدی پیش از تورات روایت کرده‌اند:

[الطوفان - أول نوح:

صرنا متأكدين الآن من أن قصة الطوفان التي وردت في التوراة، لم تكن في الأصل من وضع مدوني أسفار التوراة، وذلك منذ أن اكتشف (جورج سميث) الذي كان يشتغل في المتحف البريطاني، اللوح الحادي عشر من ملحمة

جلجامش، وحل رموزه. ولكن قصة الطوفان البابلية بدورها سومرية الأصل. فقد نشر (آرنوبوبل) في عام 1914 قطعة هي الثلث الأسفل من لوح سومري ذي ستة حقول وجده من بين مجموعة ألواح (نفر) المحفوظة في متحف الجامعة. وكانت محتوياتها تتعلق على الأغلب بقصة الطوفان وظلت هذه القطعة حتى الآن وحيدة فريدة لم يعثر على ما يطابقها أو يضاهيها وبالرغم مما في النص من كسر ونقص، فإن ما ورد فيه من العبارات ذات شأن كبير فهي تتضمن مواطن مهمة تلقى ضوءاً كاشفاً على خلق الإنسان، وأصل (الملكية)، ووجود ما لا يقل عن خمس مدن في عصر ما قبل الطوفان] [من ألواح سومر - صموئيل كريمير: ص 251 - 252].

[طوفان نخستين - نوح]:

پس از آنکه (جورج اسمیت) از کارکنان موزهی بریتانیا لوح یازدهم منظومهی گیلگمش را کشف کرد و رموز آن را گشود، معلوم شد داستان طوفان نوح که در تورات آمده، ساخته و پرداختهی ذهن نویسندگان اسفار تورات نبوده است. داستان طوفان بابلی هم اصل و منشأ سومری دارد. در سال 1914 (ارنوبوبل) قطعهی را که یکسوم پایین یک لوح ششستونی از مجموعهی (نیپور) موزهی دانشگاه پنسیلوانیاست، منتشر کرد. مضمون این لوح بیشتر مربوط به داستان طوفان است. تاکنون نسخهی دیگری از این سند منحصر به فرد، به دست نیامده است ... با همهی شکستگیها و نواقص لوح، مطالب آن بسیار ارزشمند می باشد، ... مسئلهی آفرینش انسان و اصل حکومت سلطنتی در این لوح بیان شده و از آن چنین برمی آید که پیش از طوفان حداقل پنج شهر وجود داشته است]. [از الواح سومر - صموئیل کریمیر: ص 252 - 251].

نعم، هي ربما قصص محرّفة بعض الأحيان - خصوصاً في منظور
الديانات الأخرى - نتيجة مرور الزمن عليها ودخول المزاج الإنساني المشوّش
بالوساوس لها، ولكن هل المُحرّف يخلو من الحقيقة تماماً؟!
هل تساءلنا أين ذهب تراث آدم ونوح؟!
وأين كان هذا التراث في زمن السومريين أو الأكاديين؟!
أين ذهب تراث الدين الإلهي الذي كان قبل الطوفان؟!!

البتة ممكن است بعضی از این داستانها خصوصاً از دیدگاه ادیان دیگر-
تحریف شده باشند و دلیل آن هم گذشت زمان و داخل شدن حال و هوای
متغیر انسانی و وسوسه‌هایش در آن باشد، ولی آیا هر متن تحریف شده‌ای
کاملاً عاری از حقیقت می‌باشد؟!
آیا هیچ پرسیده‌ایم میراث آدم و نوح ع کجا رفته است؟!
و این میراث در زمان سومریان و اکدیان کجا بوده است؟!
بر سر میراث دین الهی که پیش از طوفان بود، چه آمده است؟!!

لا يُعقل أن يهتم نوح (ع) ومن معه بنقل الماعز والبقر ولا يهتمون بنقل الدين
الإلهي منذ آدم (ع) في صدورهم، ولا بد أن الإنسانية بعد نوح (ع) - ممثلة
بالسومريين أو الأكاديين وورثتهم البابليين والآشوريين - كما نقلت تاريخ
الملوك والمزارعين والحرفيين نقلت أيضاً تراث آدم ونوح والمثل العليا المقدسة
ولو محرّفة وفي قصص تتناقلها الأجيال، لتكون النتيجة أن الدين السومري
أو الاكادي هو دين آدم ونوح محرّفاً ربما بعض الأحيان بتأليه كل شيء يؤله
له كالدينا والصالحين.

عاقلانه نیست که حضرت نوح ع و همراهانش به انتقال بز و گاو اهتمام
ورزند ولی از انتقال دین الهی از زمان حضرت آدم ع که در سینهایشان
بود، غفلت نمایند. حتماً می‌بایست انسانیت پس از حضرت نوح ع - که در

سومریان یا اکدیان و وارثان آنها یعنی بابلیان و آشوریان نمایان بود- و میراث نوح و آدم ع و آرمان‌های مقدس، در داستان‌هایی که گرچه به‌صورت تحریف‌شده، نسل‌به‌نسل دست‌به‌دست می‌شد، به آیندگان به ارث می‌رسید؛ همان‌طور که تاریخ پادشاهان و کشاورزان و صنعتگران به ایشان انتقال یافت. نتیجه اینکه دین سومری یا اکدی، دین آدم و نوح ع و به شکل تحریف‌شده است؛ چه بسا با خدادانستن همه چیز است که مانند دنیا و شایستگان به او توجه می‌شود.

وكمثال على التحريف: محاولة تحريف ملحمة جلجامش اكتشفت في الآثار.

یک مثال در مورد تحریف: تحریف حماسه‌ی گیلگمش که از طریق کاوش آثار باستانی به دست آمده است، بر دو مطلب دلالت دارد:

وهذا طبعاً يدل على أمرين:

الأول: إنَّ ملحمة جلجامش نص ديني، فلا يوجد أحد يهتم بتحريف نص أدبي.

والثاني: إنَّ نص ملحمة جلجامش الذي وصلنا ليس خالياً من التحريف حتماً.

اول: اینکه حماسه‌ی گیلگمش متنی دینی است؛ زیرا معمولاً کسی پیدا نمی‌شود که بخواهد متون ادبی را دست‌کاری و تحریف کند.
دوم: اینکه متن حماسه‌ی گیلگمش که به دست ما رسیده است، قطعاً خالی از تحریف نیست.

يقول طه باقر: [ولعل أطرف ما وجده المنقبون حديثاً في الموضع الأثري المعروف باسم سلطان تبه في جنوبي تركيا قرب حران أجزاء من الملحمة ورسالة عجيبة زورها كاتب قديم في الألف الثاني (ق. م)، فقد جاءت تلك الرسالة على لسان البطل جلجامش معنونة إلى أحد الملوك القدماء يطلب منه جلجامش (كذا) إرسال أحجار كريمة ليصنع منها تعويذة لصديقه أنكيو تزن ثلاثين مناً] [ملحمة جلجامش - طه باقر].

طه باقر می‌گوید: [شاید جالبترین چیزی که کاوشگران اخیراً در سایت باستانی معروف به سلطان تپه در جنوب ترکیه نزدیک به حران به دست آورده‌اند، بخش‌هایی از حماسه و نیز نامه‌ی شگفت‌آوری است که یک نویسنده‌ی قدیمی در سده‌ی دوم قبل از میلاد دست به جعل آن زده، باشد. این نامه از زبان گیلگمش خطاب به یکی از پادشاهان باستانی آمده و در آن گیلگمش از او خواسته است برای تعویذ[*] دوستش انکیو، سنگ‌های قیمتی به وزن سی من ارسال کند]. [حماسه‌ی گیلگمش: طه باقر].

[*]- تعویذ، دعا یا سنگ یا جسم دیگری است که برای محافظت همراه کسی می‌کنند. (مترجم)

[و بمقارنة هذه القطع الأصلية المتنوعة مع النص النينوي بدت معلومات قيمة. ليس في سد الثغرات فحسب بل أظهرت تماماً بأن قصيدة (ملحمة) جلجامش لم تكن على شكل واحد في عهد الاشوريين. وهذا برهان على أن الأسطورة تطورت بصورة ملحوظة عبر الأجيال. وبتعبير آخر فإن الكتبة لم يكتفوا بنسخ النص القديم بشكل أمين وحرفي بل وأضافوا وبتروا وحوّروا. وهذا مما يدل أو يشارك في الدلالة على أن الفكرة التي انتشرت - مع خطئها - بأن الشرق ما كان ولن يكون قط جامداً متكمشاً] [أساطير بابل - شارل].

[با مقایسه‌ی این قطعه‌های اصلی متنوع با متن نینوایی، اطلاعات گران‌بهای به دست آمد. نه فقط خلل و نواقص متن پر شده بود، بلکه کاملاً

مشخص شد که در دوره‌ی آشوریان، قصیده‌ی گیلگمش به یک صورت نبوده است. این خود دلیلی است قاطع بر اینکه اسطوره‌ی مزبور نسل‌به‌نسل، به میزان قابل‌توجهی تکامل و تغییر یافته است؛ به‌عبارت‌دیگر نویسندگان تنها به نسخه‌برداری از متن قدیمی به‌صورتی امانت‌دارانه و حرفه‌ای بسنده نکرده‌اند بلکه در آن دست برده، بر متن افزوده و یا از آن کاسته‌اند. این خود دلیل یا بخشی از دلایلی است بر تأیید این نظریه‌ی منتشرشده (گرچه با اشکال و ایراد) مبنی بر اینکه شرق هیچ‌گاه در خود فرو رفته و ایستا نبوده و نیست. (اساطیر بابل: شارل)

فإذا كانت هناك محاولات تحريف مقصودة لنصوص مكتوبة فما بالك بالنصوص المنقولة شفاهة قبل عصر الكتابة ([6])، أكيد أن تعرضها للتحريف أكبر، وإنما لما دُوِّنت في عصور الكتابة والتدوين الأولى دُوِّنت بصورتها المحرّفة، وبالتالي فقصة الطوفان وقصة دموزي وقصة جلجامش وغيرها من القصص ذات الأصول السومرية - الأكادية يمكننا أن نجزم أنها لم تدوّن بالصورة التي تداولها القاص قبل عهد التدوين.

اگر برای تحریف متون مکتوب، تلاش‌هایی هدفمند وجود داشته است، قطعاً در مورد متون شفاهی مربوط به دوران پیش از عصر نوشتن ([۶])، اوضاع وخیتر بوده و یقیناً در معرض تحریف بزرگتری قرار گرفته و به هنگام نوشته شدن در دوره‌ی ابتدایی تدوین و کتابت، به همان صورت تحریف‌شده نگارش یافته‌اند؛ بنابراین می‌توانیم با اطمینان بگوییم که داستان طوفان، ماجرای دموزی، قصه‌ی گیلگمش و دیگر داستان‌هایی که خاستگاه سومری-اکدی داشته، پیش از دوره‌ی کتابت به همان صورت اولیه‌ی که داستان‌سرایان بیان کرده‌اند، نوشته نشده است.

[3]. إن إطلاق الأوصاف المذكورة في نص الملحمة على الدنيا كالغدر والمكر والخداع وما شابه، لهو أمر واضح في النصوص الدينية، وهذا مثال منها: قال تعالى: ﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ [العنكبوت: 64].

ووصفها أمير المؤمنين علي (ع) فقال: (يا دنیا إليك عني، أبي تعرضت أم إلي تشوقت، لا حان حينك، هيهات غربي غيري. لا حاجة لي فيك. قد طلقتك ثلاثاً لا رجعة فيها. فعيشك قصير، وخطرك يسير، وأملك حقير) نهج البلاغة: خطبة 77.

وقال الامام الصادق (ع): (كان عيسى بن مريم (ع) يقول لأصحابه: يا بني آدم اهربوا من الدنيا إلى الله، وأخرجوا قلوبكم عنها، فإنكم لا تصلحون لها ولا تصلح لكم، ولا تبقون لها ولا تبقى لكم، هي الخداعة الفجاعة، المغرور من اغتر بها، المفتون من اطمأن إليها، الهالك من أحبها وأرادها، فتوبوا إلى الله بارتئكم واتقوا ربكم ..) بحار الأنوار: ج 70 ص 120.

وبطبيعة الحال، أن داراً هذه حالها يفرُّ منها أولياء الله، ويرفضون الزواج منها (بمعنى ارتباطهم بها)، ولما كانوا يعلمون أن الحياة الأبدية والخلود يكون في دار أخرى كانت قلوبهم متعلقة بتلك الدار، وهو ما كان يفعله جلجامش.

[۳]- اطلاق اين صفات ذکر شده در متن حماسه مانند خیانت، مکر، نیرنگ و امثال آنها بر دنیا، موضوعی بدیهی در متون دینی می باشد. به عنوان مثال: ﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ (و زندگانی این دنیا چیزی جز لهو و لعب نیست و اگر بدانند سرای آخرت، سرای زندگانی است). عنكبوت: 64.

امیرالمؤمنین ع دنیا را توصیف می کند و می فرماید: (ای دنیا! از من دوری گزین. خود را به من عرضه نکنی یا آرزومندم شده ای؟! زمان وصالت نزدیک مباد! هرگز! غیر مرا فریب ده که مرا به تو نیازی نیست. تو را سه طلاقه کرده ام که آن را بازگشتی نباشد. زندگیا کوتاه، بزرگیا اندک و مرادت کوچک است). نهج البلاغه: خطبه 77.

و امام صادق ع می فرماید: (عیسی بن مريم ع به یارانش می فرمود: ای فرزندان آدم! از دنیا به سوی خداوند بگریزید و دل هایتان را از آن خالی کنید. نه دنیا در خور و شأن شماست و نه شما در شأن آن. نه شما در دنیا باقی می مانید و نه دنیا برای شما. پرفریب و پرنیرنگ است. کسی که فریفته اش شود، فریب خورده است. هر که به آن اطمینان کند، فریفته شده است و هر کس خواهان و دوستدارش باشد، هلاک شده است؛ پس به درگاه خداوند آفرینندگان بازگردید و تقوای پروردگارتان را پیشه کنید...). بحار الانوار: ج 70 ص 120.

بطور طبیعی، اولیای الهی از خانهای که چنین وضعیتی دارد، گریزانند و ازدواج با آن (وابسته شدن به آن) را نمی پذیرند و آن هنگام که درک می کنند زندگی ابدی و جاوید در سرای دیگری می باشد، قلبهایشان به آن سرا متمایل می گردد و این همان عملی است که گیلگمش انجام می دهد.

[4]. وبكل تأكيد أن انتشار تلك العبادات بينهم كان سببها أنبياء الله الذين ينحدرون منهم، وهذه بعض النصوص التي توضح بعض تعاليم نوح وإبراهيم (عليهما السلام) مما كان يفعله السومريون: عن كثير النواء، عن أبي عبد الله (ع) قال: (إن نوحاً (ع) ركب السفينة أول يوم من رجب فأمر من كان معه أن يصوموا ذلك اليوم) الخصال للصدوق: ص 503.

عن إسماعيل الجعفي، عن أبي جعفر (ع) قال: (كانت شريعة نوح (ع) أن يعبد الله بالتوحيد والإخلاص وخلع الأنداد وهي الفطرة التي فطر الناس عليها، وأخذ ميثاقه على نوح (ع) والنبیین أن يعبدوا الله ولا يشركوا به شيئاً، وأمره بالصلاة والأمر والنهي والحرام والحلال، ولم يفرض عليه أحكام حدود ولا فرض موارد، فهذه شريعته ..) الكافي: ج 8 ص 282.

عن جابر الأنصاري، قال: (سمعت رسول الله يقول: ما اتخذ الله إبراهيم خليلاً إلا لإطعامه الطعام، وصلاته بالليل والناس نيام) علل الشرائع للصدوق: ج 1 ص 35.

[4]- با تأكيد فراوان علت انتشار این عبادات در بینشان پیامبرانی از سوی خداوند که از خودشان بودند، می‌باشد و اینها بعضی از متونی است که برخی از آموزه‌های نوح و ابراهیم ع که سومریان به آنها عمل می‌کردند را توضیح می‌دهد: كثير نواء از ابو عبدالله امام صادق ع روایت می‌کند که فرمود: (نوح ع اول رجب سوار کشتی شد و به کسانی که همراهش بودن دستور داد آن روز را روزه بگیرند). خصال صدوق: ص 503.

اسماعیل جعفی از ابوجعفر امام محمد باقر ع روایت می‌کند که فرمود: (شریعت (آیین) نوح ع این بود که خداوند به یگانگی و اخلاص و شریک نداشتن پرستیده شود و این همان فطرتی است که مردم بر آن سرشته شده‌اند و از نوح ع و پیامبران پیمان گرفته شد که خدا را بپرستند و چیزی شریک او نگردانند و او را به نماز و امر (به معروف) و نهی (از منکر) و حرام و حلال مکلف و مأمور کرد و احکام حدود و ارث را بر او فرض نکرد. این شریعت نوح بود...). کافی: ج 8 ص 282.

از جابر انصاری روایت شده است که گفت: شنیدم رسول خدا می‌فرماید: (خداوند ابراهیم را به دوستی برگزید مگر به خاطر اطعام کردن و نماز شب خواندنش در حالی که سایر مردمان در خواب بودند). علل الشرائع صدوق: ج 1 ص 35.

[5]. هذه بعض أقوال كبار الوهابيين المجسمة:

قال ابن باز: (.. والصواب الذي عليه أهل السنة والجماعة أن الله سبحانه في السماء فوق العرش فوق جميع خلقه ..) مجموع فتاوى ومقالات متنوعة / ج 6. وقال ابن عثيمين: (السائل يسأل: أين الله؟ الشيخ: الحقيقة حول هذا الموضوع أنه يجب على المؤمن أن يعتقد أن الله تعالى في السماء) فتاوى نور على الدرب.

وأفتت لجننتهم الدائمة: (الواجب إثبات ما أثبته الله لنفسه من اليدين والقدمين والأصابع وغيرها من الصفات الواردة في الكتاب والسنة على الوجه اللائق بالله سبحانه، من غير تحريف ولا تكييف ولا تمثيل ولا تعطيل وهي حقيقة لا مجاز.

اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء

بکر أبو زید.. عبد العزیز آل الشیخ.. صالح الفوزان.. عبد الله بن غدیان.. عبد العزیز بن عبد الله بن باز) فتاوی اللجنة الدائمة: 2 / 376.
قال ابن باز: (الله سبحانه موصوف بأن له عینین، وأنه لیس بأعور خلافاً للذجال فإنه أعور العین الیمنی) مجموع فتاوی ومقالات متنوعه / المجلد الثامن والعشرون.
وقال ابن عثیمین: (مذهب أهل السنة والجماعة: أن لله عینین اثنتین، ینظر بهما حقیقة علی الوجه اللائق به، وهما من الصفات الذاتية) مجموع فتاوی ابن عثیمین: 4 / 58.

[5]- اینها برخی گفته‌های وهابیه‌ای معتقد به تجسیم می‌باشد:
ابن باز می‌گوید: (... و اعتقاد حقی که اهل سنت و جماعت بر آن هستند این است که خداوند سبحان در آسمان بالای عرش و بالای همی مخلوقاتش می‌باشد...). مجموع فتاوی و مقالات متنوع: ج 6؛ و ابن عثیمین می‌گوید: (پرسش‌کننده می‌پرسد: خدا کجاست؟... شیخ: حقیقت در باب این موضوع این است که مؤمن باید معتقد شود خداوند متعال در آسمان است). فتاوی نور علی الدرب.
و هیئت دائمی آنها چنین فتوا داد: (مسأله‌ای که واجب است، ثابت‌نمودن دستان و گاهها و انگشتان و بقیه ویژگی‌هایی که خداوند برای خودش ثابت کرده است، می‌باشد که در کتاب و سنت به شکلی آمده است که نسبت به خداوند سبحان شایسته می‌باشد؛ بدون تغییر و چگونگی و مشابه‌بودن و تعطیل‌کردن. این ویژگی حقیقت است و نه مجاز). هیئت دائمی تحقیقات علمی و فتوی: بکر ابو زید...
عبد العزیز آل الشیخ... صالح الفوزان... عبدالله بن غدیان... عبدالعزیز بن عبدالله بن باز. فتواهای هیئت دائمی: 2 / 376.

ابن باز می‌گوید: (الله سبحانه چنین توصیف شده است که دو چشم دارد و برعکس دجال که چشم راستش کور است، کور نمی‌باشد). مجموعه‌ی فتاوی و مقالات متنوع: مجلد بیست‌وهشت.
و ابن عثیمین می‌گوید: (مذهب اهل سنت و جماعت: الله دو چشم دارد، با آنها به آن صورت که شایسته‌اش است، واقعاً نگاه می‌کند و اینها از صفات ذاتی می‌باشند). مجموعه‌ی فتاوی ابن عثیمین: 4 / 58.

[6]. یعتقد أغلب مؤرخي الحضارات الإنسانية أن الكتابة والتدوين ابتداءً بحدود 3500 سنة (ق.م) تقريباً. وعليه، فمثل قصة الطوفان أو دموزي أو جلجامش كانت تتناقل بين السومريين والأكاديين شفاهة.

[6] - غالب مورخين تمدن‌های انسانی اعتقاد دارند که نوشتن و تدوین، تقریباً حدود 3500 سال قبل از میلاد آغاز شده است؛ بنابراین چیزی مانند داستان طوفان یا دموزی یا گلیگمش، بین سومریان و اکدیان، به شکل شفاهی نقل می‌شد.